

David Griffin's Critique of John Hick's Viewpoint regarding Evil Problem

Yadollah Rostami*

Abstract

The problem of evil is a rational problem for theism. The root of this problem is to ask why the omnipotent and absolute benevolent God creates evil or does not prevent its genesis. John Hick explains and justifies evil by proposing the theory of Soul-Making. He argues that the omnipotent and absolute benevolent God can create a world in which there is no evil and has complete control over its creatures, especially human beings, but in this case, the world will become a stagnant place, and its inhabitants will be caught up in the indolence and comforting of the body, which will be incompatible with God's purposes. He also agrees with Iranaeus in his theory that human beings are created imperfect and evolve in the long process of creation, which is accompanied by pain and affliction. John Hick uses both types of moral and natural evil to explain his theory. In the field of moral evils, he emphasizes the authority and freedom of man, which have been granted to him by God. Because in his view, a world in which free beings can freely choose goods and through which the growth of moral and spiritual virtues can be achieved is better than a world in which the non-committed sin (moral evil) is more valuable than freedom. Of Course, Hick believes that man has an epistemological distance from God that man must be able to attain religious growth in situations where he has relative independence from God.

Hick believes that God's reason for prescribing natural evils is that their fulfillment is necessary and that they exalt human soul and acquire his moral acts in such a way that man obtains virtues such as compassion, empathy, devotion, and so on by experiencing evils. He also appeals to the afterlife and compensation in the other world to justify some evils that have no benefit for human beings in this world.

David Griffin, a philosopher of religion, considers Hick's view as inconsistent and indefensible and notes some fundamental critiques about his theory. Griffin believes that the situation in the world, which includes many horrible evils, is incompatible with the belief in Hick's omnipotent God because God must exercise his power to prevent the evils by seeing them. Such evils not only do not exalt the human soul but also cause despair and mental defect in humans. He believes that there is no correlation between the acquisition of values and virtues with real freedom in Hick theory. Because God can create human beings in such a way that they always do good deeds freely or instill in them the idea that they are free, while only God is aware of their lack of freedom. Griffin sees Hick's view in justifying evil as a kind of promoting immortality because his concern is to create virtues in exchanges for

* Assistant Professor, Department of Philosophy and Theology, Payam Noor University, Tehran, Iran

rostami17@yahoo.com

Received: 09.12.2019

Accepted: 02.06.2020



This work is licensed under a Creative Commons Attribution 4.0 International License

enduring evils. He believes that Hick's view requires the denial of the genuine evil, which is contrary to the conventional understanding and common sense of the man. Finally, according to Griffin, Hick's belief in the resurrection is incompatible with justifying the unjustified evils, because the God of Hick has an epistemological distance from man, for whom the existence of God does not seem obvious for believing.

Keywords: John Hick, David Griffin, the Problem of evil, Soul-Making.

Bibliography

- Basinger, D. (1988). *Divine Power in Process Theism: A Philosophical Critique*. Albany: State University of New York Press.
- Griffin, D. R. (1976). *God, Power, and Evil: A Process Theodicy*. Philadelphia: Westminster.
- Griffin, D. R. (1991). *Evil Revisited: Responses and Reconsiderations*. State University of New York Press.
- Griffin, D. R. (2000). Traditional Free Will Theodicy and Process Theodicy: Hasker's Claim for Parity. *Process Studies*, 29(2), 209-226.
- Griffin, D. R. (2001a). *Re-enchantment without Supernaturalism: A Process Philosophy of Religion*. Cornell University Press.
- Griffin, D. R. (2001b). Creation out of Nothing, Creation out of Chaos, and the Problem of Evil. In: *Encountering Evil: Live Options in Theodicy*, 108-44.
- Griffin, D. R. (2014). *Panentheism and Scientific Naturalism: Rethinking Evil, Morality, Religious Experience, Religious Pluralism, and the Academic Study of Religion*. Process Century Press.
- Griffin, D. R. (2016). *God Exists but Gawd Does Not: From Evil to New Atheism to Fine-Tuning*. Process Century Press.
- Hasker, W. (2019). *The Problem of Evil in Dynamic Theism and Classical Theism based on Discretion*. Translated by Naeemeh Pourmohammadi, Qom: Taha Press.
- Hick, J. (2002). *The Philosophy of Religion*. Translated by Behzad Saleki, Tehran: Al- Huda International Press.
- Hick, J. (1966). *Evil and God of Love*. Springer.
- Hick, J. (2001). An Irenaean Theodicy. In: *Encountering Evil: Live Option in Theodicy*. Davis, T. (Ed.) (2001). John Knox Press.
- Mesle, C. R. (1991). The Problem of Genuine Evil. In *John Hick's Theodicy* (pp. 47-65). Palgrave Macmillan, London.
- Qasemi, A. (2018). The Causes of The Inefficiency of Traditional Theological Systems in responding to the Problem of Evil from Griffin's Point of View. *Religion Philosophy's Research Journal*, 31, 65-86.
- Whithead, A. N. (1978). *Process and Reality*. Canada: Collier-Macmillan Canada Ltd.

نقد دیوید گریفین بر دیدگاه جان هیک درباره مسئله شر

یداله رستمی*

چکیده

جان هیک از فیلسوفان دین است که به سازگاری وجود خدا (صفات او) و شرور معتقد است. او انسان را موجود نابالغ و ناقص می‌داند و شرور عالم را برای پرورش روح و تکامل انسان و ایمان واقعی به خداوند ضروری می‌داند و معتقد است هدف خداوند از ایجاد شرور اخلاقی و طبیعی، رشد فضایل اخلاقی و معنوی انسان است. گریفین از منتقدین جان هیک، نظریه او را نامعقول و غیرقابل دفاع می‌داند؛ زیرا به نظر او، دیدگاه هیک با صفاتی که به خدا نسبت می‌دهد، به‌ویژه قدرت مطلق او سازگار نیست. خدای قادر مطلق هیک، شرور بی‌دلیلی را در فرآیند طولانی خلقت بر بشر تحمیل می‌کند؛ درحالی‌که می‌تواند جهانی بیافریند، غیر از آنچه شاهد آنیم.

واژه‌های کلیدی

جان هیک، دیوید گریفین، خدا، مسئله شر

مقدمه

مسئله شر مشکل عقلی برای خداباوری است. لب کلام این مسئله، این پرسش است: چرا خدای قادر مطلق، خیرخواه محض و عالم مطلق، شر را به وجود می‌آورد یا آن را تجویز می‌کند. جان هیک وجود خدای قادر مطلق و خیرخواه محض را با شرور جهان ناسازگار نمی‌داند و از راه پرورش روح به آن پاسخ می‌دهد: خداوند در جهان شرور زیادی را پدید می‌آورد تا انسان در رویارویی با آنها و تلاش برای برطرف کردن آنها فضایل والای انسانی و اخلاقی را کسب کند. هیک، شرور را به اخلاقی و طبیعی تقسیم می‌کند. او در تبیین شر اخلاقی معتقد است هر نوع خیری برای انسان که آزادانه در موقعیت‌های حساس ازسوی او انتخاب شود، نسبت به هر خیر دیگری ارزشمندتر است؛ خیری که اراده انسان در آن نقش نداشته باشد. انسان مخلوقی است که گرایش به ارتکاب گناه در او وجود دارد؛ اما می‌تواند در جهانی آمیخته با شر به مدارج کمال دست یابد. برای آنکه انسان آزاد و مختار باشد، باید در یک فاصله معرفتی نسبت با خدا قرار داشته باشد؛ فاصله‌ای که موهوم این است که گویی خدا در جهان وجود ندارد. او شرور طبیعی را سبب رشد اخلاقی و معنوی انسان می‌داند و نبود این شرور را باعث از بین رفتن همکاری، شفقت و شجاعت در بین انسان‌ها قلمداد می‌کند؛ البته جان هیک در بحث از شرور، به رنج‌های بی‌وجه نیز می‌پردازد. و درباره آنها معتقد است «پرورش روح» با وجود این شرور، در این دنیا کاملاً حاصل نمی‌شود؛ از این رو، به حیات پس از مرگ متوسل شده و معتقد است این هدف مهم در جهان آخرت به‌طور کامل تحقق می‌یابد.

نظریه جان هیک از ابعاد مختلفی نقد و بررسی شده است. یکی از کسانی که دیدگاه او را بررسی کرده، گریفین، الهی‌دان مشهور پویشی است. او از نظرهای متعددی دیدگاه هیک را نقد می‌کند. در این مقاله، دیدگاه هیک (با تمرکز بر ابعاد نقدشده گریفین)، تبیین و استدلال گریفین در حل مسئله شر به مجال دیگری موکول شده است.

۱. دیدگاه هیک درباره مسئله شر

۱-۱ اعتقاد هیک به قدرت مطلق خدا

جان هیک به قدرت مطلق خدا معتقد است؛ یعنی قادر مطلق می‌تواند جهانی بیافریند که در آن شر وجود نداشته باشد. او همچنین در باب شر اخلاقی می‌گوید «خداوند می‌تواند به جای آفرینش انسان‌هایی که در انتخاب افعال نادرست آزادند، انسان‌هایی بیافریند که هیچ‌گونه انتخابی در زمینه اعمال نادرست نداشته باشند» (Hick, 1966: 302).

هیک معتقد است خداوند می‌تواند جهانی بیافریند که در آن، اعمال موجودات را کاملاً کنترل کند. براساس این دیدگاه، کنترل کامل همه موجودات به وسیله خداوند، امری متناقض نیست؛ اما افعال خداوند شامل امور ممکن است، نه ممتنع و چنین امری مستلزم محدودیت قدرت او نیست (ibid: 265). از نظر او، اگرچه خداوند ذاتاً واجد همه قدرت است، آگاهانه قدرت خود را محدود کرده و به‌طور ارادی به برخی از موجودات (انسان‌ها) قدرت اختیار داده است؛ در نتیجه، خداوند می‌تواند از همه گناهان و از همه رنج‌هایی که به وجود می‌آورند، جلوگیری کند. همچنین می‌تواند مانع تمام رنج‌هایی شود که عامل‌های غیرانسانی بر انسان‌ها تحمیل می‌کنند؛ حتی خداوند می‌تواند از جریان عادی طبیعت جلوگیری کند (Hick, 1966: 370).

اکنون این مسئله مطرح می‌شود که اگر خداوند می‌تواند جهانی شبیه جهان ما بیافریند، اما به واسطه تعلیق و توقف آزادی یا قوانین جهان، از همه یا بخشی از شرور آن پیشگیری کند، چرا چنین کاری را انجام نمی‌دهد.

۱-۲ نگرش هیک در باب شرور

هیک در باب این مسئله، به چگونگی آفرینش انسان می‌پردازد. او براساس روش ایرنائوس، به خلقت دو مرحله‌ای باور دارد: مرحله نخست، صورت خدا و مرحله دیگر، شباهت به خدا است. به نظر هیک، انسان با پشت سر گذاشتن این دو مرحله به کمال می‌رسد. آنچه خدا برای انسان در نظر دارد، آفرینش فرزندان خود و رساندن

خشونت و جنگ ناشی از افعال اختیاری انسان است. هیک باور دارد انسان باید با فرآیند تکاملی پرورش یابد. سؤال این است که چگونه می‌تواند به این تکامل برسد و از چه خصوصیتی باید برخوردار باشد که رشد اخلاقی و معنوی را تجربه کند. او در پاسخ به این سؤال، بر آزادی و اختیار انسان تأکید می‌ورزد؛ زیرا این ویژگی باعث پرورش روح می‌شود و بخشی از شرور را از دیدگاه او توجیه می‌کند؛ البته خدای قادر مطلق می‌تواند انسان‌هایی بیافریند که مجبور و بدون آزادی باشند و چنین آفرینش خلاقانه‌ای برای او کار دشواری نیست؛ اما در آن صورت، هویت و تشخیص انسان از او سلب می‌شود؛ زیرا اختیار، لازمه اندیشه و اندیشه، اساس هویت انسانی است (Hick, 1996: 265). او تأکید می‌کند این آزادی باید مهارناپذیر باشد؛ از این رو، انسان هم در اطاعت و هم در عصیان با مانعی مواجه نیست و همین امر بروز شر اخلاقی را به دنبال دارد (ibid: 272). از نظر او، جهانی که در آن آفریده‌های مختار آزادانه امور خیر را بر می‌گزینند و به واسطه آن باعث پرورش و رشد فضایل اخلاقی و دینی می‌شوند، بهتر از جهانی است که در آن گناه‌نکردن ارزش بیشتری نسبت به آزادی دارد (Hick, 2001: 117).

سؤال این است که چرا انسان‌ها به جای اینکه در یک فرایند طولانی و تلاش بسیار، فضایل اخلاقی را کسب کنند، از همان ابتدای آفرینش دارای این فضایل نیستند. پاسخ هیک این است که «فاعل یک فعل، باید در شرایط و سوسه‌انگیز از انجام فعل نادرست پرهیز کند، نه شرایطی که ارتکاب فعل نادرست برای او مقدور نیست» (ibid: 43)؛ بنابراین، اگر هدف خدا آفریدن انسان‌هایی است که نمونه‌اعلای خیر اخلاقی ارزشمند باشند، او نباید آنها را در قالب انسان‌های کامل بیافریند؛ بلکه می‌باید آنها را به شکل موجوداتی خلق کند که در خلال انتخاب‌های آزادشان به مرور زمان خیر ارزشمند را به دست بیاورند. بر اساس این، خداوند به تدریج به انسان تکامل می‌بخشد و او را به ایمان آزادانه فرا می‌خواند.

آنها به شکوه است (ibid: 254). «مرحله نخست، آفرینش تدریجی انسان اندیشه‌ورز به شکل یک موجود اخلاقی و دینی خردمند با فرآیند تکاملی طولانی است. انسان‌ها موجوداتی اخلاقی یا به عبارتی اجتماعی و نیز خردمندند که می‌توانند نیازهای پیچیده زندگی اجتماعی را تحقق ببخشند و به آن پاسخ گویند. همچنین موجودات دینی‌اند که در باب تجربه جهان بر پایه حضور و فعالیت موجودات و قدرت‌های ماورایی، گرایش فطری دارند. این ویژگی، همان صورت الهی است که انسان در بدو تولد دارد؛ با این حال، رسیدن به کمال، بالقوه در وجود انسان نهفته است و بر پایه آن، انسان می‌باید با عبور از مقاطع و مراحل حیات و گذر از مسیر دشوار زندگی که مملو از آزمون است، این ظرفیت و استعداد را بالفعل کند. بدین معنا زندگی انسان نخستین، تلاش پیاپی و مبارزه‌ای طولانی در جهانی سرشار از ستیز است که می‌باید در آن توان چیره‌شدن بر هم‌نوعان را داشته باشد» (Hick, 2001: 40). انسان باید در گذر از مرحله نخست به سوی مرحله دیگر، دشواری‌های دنیا را پشت سر بگذارد.

درواقع، انسان‌ها از همان ابتدای فرایند طولانی رشد و پیشرفت، به شکل موجوداتی آفریده شده‌اند که از لحاظ معنوی و اخلاقی نابالغ‌اند. انسان در آغاز آفرینش کامل نیست؛ اما انتظار می‌رود در ادامه زندگی به تکامل برسد (ibid: 40-41). جهان موجود، آفرینشی کامل نیست که به شکلی غم‌انگیز، به خطا آفریده شده باشد؛ بلکه فرآیندی خلاق و مداوم است که در روز واپسین به پایان می‌رسد؛ اما این پرسش مطرح می‌شود که چرا انسان در ابتدا به شکل ناقص، آفریده می‌شود و با رشد پیاپی، به صورت کامل خود، چنانکه خداوند می‌خواهد، دست می‌یابد. اگر خداوند خیرخواه محض و قادر مطلق است، چرا انسان‌ها را ناقص می‌آفریند. هیک با طرح مسئله «پرورش روح»، به این مسئله پاسخ می‌دهد.

۱-۲-۱ توجیه شرور اخلاقی از دیدگاه هیک

بخش عمده‌ای از شرور جهان مانند ظلم، قتل،

از حضور خداوند در جهان است و انسان پس از گذراندن مصائب و صعوبت‌های زندگی و تلاش برای اتخاذ روش‌های درست که ناشی از قدرت انتخاب و آزادی اوست، به رشد دینی می‌رسد (see: ibid: 298-300).

۱-۲-۲ توجیه شرط طبیعی از دیدگاه هیک

منبع و منشأ دیگری از درد و رنج در ساختار جهان با نام شرط طبیعی وجود دارد. پرسش این است که چرا خداوند با وجود قدرت، علم و خیرخواهی محض، جهانی آفریده که دارای شرور طبیعی است.

بر طبق مدعای هیک، خداوند، جهان را مکانی برای پرورش روح آفریده است نه برای آسایشگاه و بهشتی لذت‌جویانه برای برخوردارانی از لذت بیشتر. «خداوند به این دلیل تمام دردهای انسان را ریشه‌کن نمی‌کند که ساکنان این جهان در اثر راحتی فراوان، به ضعف و نازپروری گرفتار نشوند» (Hick, 1996: 343).

هیک معتقد است خداوند به این دلیل شرور طبیعی را تجویز می‌کند که تحقق آنها برای خیرهای بزرگ‌تر ضروری است و در رشد کمالات اخلاقی و معنوی انسان‌ها بسیار مؤثرند. مسلماً اگر برای خداوند، دسترسی به بهترین شیوه ممکن برای تحقق جهان بهتر، بدون ایجاد شرور طبیعی میسر باشد، او چنین جهانی را ایجاد می‌کند؛ اما جهانی که در آن چنین شروری رخ می‌دهد، یعنی جهان موجود، بهترین جهان در حصول کمال اخلاقی و معنوی است. به روشنی دیده می‌شود برخی از ارزش‌های والا بدون وجود شر به دست نمی‌آیند؛ فضیلت صبر، بدون درد و رنج مدام محقق نمی‌شود و همدردی بدون فلاکت و بیچارگی و شجاعت بدون ترس و پایداری به دست نمی‌آید. درواقع فضایل درجه دوم بدون تجربه شرور درجه اول به دست نمی‌آیند؛ بنابراین، درست است شرور در درجه اول درد و رنج زیادی برای انسان به وجود می‌آورند، چون باعث فضایل اخلاقی می‌شوند، انسان به آنها رضایت درجه دوم پیدا می‌کند.

هیک اعتراف می‌کند تهدیدکننده اصلی دیدگاه او،

نکته مهم دیگر در دیدگاه هیک، فاصله معرفتی انسان‌ها از خداست. هیک برای کامل کردن راه‌حل شرور اخلاقی، به فاصله معرفتی متوسل می‌شود. او فضای جهان را موهم حس دوری از خدا می‌داند و آن را فاصله معرفتی می‌نامد؛ فاصله‌ای که بین خدا و بشر وجود دارد و امکان میزان اندکی از شناخت را برای انسان فراهم می‌آورد. «خداوند باید مخفی باشد تا حضور خود را بر معرفت بشر تحمیل نکند و بشر عاشقانه به او ایمان بیاورد و نیز باید شناختنی باشد؛ اما فقط تا حدی که امکان شناخت او برای بشر وجود داشته باشد؛ به همین سان، جهان نیز در هاله‌ای از ابهام است» (Hick, 1966: 281). با اینکه انسان وابستگی وجودی به خداوند دارد، از شناخت او غافل است. درواقع از نظر او، علت خطای انسان‌ها دوری معرفتی از خداست؛ زیرا بشری که در سایه لطف خداوند و در بهشت پرنعمت او زندگی کند، دلیلی برای گناهکاری ندارد.

فاصله معرفتی این حقیقت را آشکار می‌کند که خدا پس از آفرینش بشر، طی مراحل تکامل، از اعطای معرفت کامل پیش از موعد و زود هنگام به او خودداری کرده و محیطی را برای او فراهم کرده که دربردارنده آزادی و استقلال نسبی نسبت به خداوند است تا انسان‌ها بدون اجبار و الزام و در چارچوب آزادی معرفتی با خداوند ارتباط پیدا کنند و معرفت و عشق به خداوند را به دست آورند. برای خلق انسان‌های با فضیلت، لازم است خدا به آنها استقلال ببخشد و در عین وابستگی به خود، شرایطی را محقق سازد که انسان به گمان خودش، قائم به ذات و فارغ از وابستگی و تعلق به امر متعالی باشد. در چنین شرایطی است که ایمان حقیقی بروز می‌یابد و انسان‌های آزاد با وجود فاصله معرفتی، داوطلبانه به سوی حقیقتی دست‌نیافتنی، نامحدود و فراگیر روی می‌آورند. برای تأمین این آزادی، بشر باید در وضعی خودمختارانه، آن هم در جهانی که سر برد که به ظاهر، اثری از خدا در آن نیست و رشد این استقلال و آزادی در گرو ناآگاهی انسان

والا ترین ارزش‌های زندگی شخصی است.

۱-۲-۳ تأکید هیک به معاد برای توجیه شرور بی‌وجه

هیک بر این باور است که بحث معاد، یک نظریه انتزاعی فلسفی، دلخوشی اندکی را در توجیه مسئله شر بر می‌انگیزد؛ اما این بحث با زبان دین به ما می‌گوید خدای خیرخواه می‌خواهد بر جهان با همه رویدادهای خیر و شر آن تسلط یابد. همچنین بیان می‌کند گرچه در رنج و مصیبت تراژیک به سر می‌بریم، هنوز در قلمرو عشق خداوند قرار داریم و به سوی ملکوت الهی در حرکتیم و ایمان به خداوند، حتی اگر گرفتار رنج شدید باشیم، ما را به ملکوت هدایت می‌کند (Hick, 2001: 50). «خیر نامحدودی در ملکوت خداوند در انتظار همه آدمیان است و شادکامی فرجامین و حضور در جوار حقیقت متعال، درد و رنج دنیوی را جبران می‌کند که در راستای وصول آن خیر پدید آمده بود» (Hick, 1966: 340). اینجاست که او به آموزه کلامی حیات بعد از مرگ تکیه می‌کند. در واقع راه‌حل هیک این است که جهان با تمام رنج‌ها و عذاب‌های به‌ظاهر شدید و ظالمانه‌اش می‌تواند محیطی برای پرورش روح باشد؛ اما اگر چنین هدفی محقق نشود، این جهان توجیه‌پذیر نیست؛ البته با توجه به تجارب ما، این هدف در این دنیا محقق نشده است. همان‌طور که او می‌گوید جمعیت گسترده‌ای از زنان و مردان بدون رسیدن به چنین مقامی (کمال روحانی) از دنیا می‌روند. هرچند رنج‌های بی‌دلیل را لازمه بروز صفات انسانی بدانیم، برخی از آنها مانند رنج نوزادان و کودکان بی‌گناه، آنها را به پرورش روح نمی‌رساند؛ از این رو، هیک، معاد را اساس کار خود قرار می‌دهد. رسیدن به چنین هدفی صرفاً در صورتی محقق می‌شود که زندگی ما پس از مرگ تداوم یابد. او با استناد به آموزه مسیحی «خدای عشق» (God of Love) می‌کوشد حیات اخروی را اثبات و تأکید کند «اگر جهان آخرت نباشد، آموزه خدای عشق که کتاب مقدس بر آن تأکید می‌کند، بی‌اعتبار خواهد بود» (Hick, 1966: 338). او معتقد است گاهی موانع موجب

میزان و شدت شرور طبیعی است. در واقع ممکن است پذیرفته شود جهان انسان‌ساز نباید مانند بهشتی بدون درد باشد، اما آیا باید در آن، شدیدترین نوع بیماری‌ها و فجایع طبیعی موجود باشد. به نظر او، داوری ما در این باره نسبی است. «احتمالاً بپذیریم برخی از شرور طبیعی، بدترین نوع شرورند. رنج مردن ناشی از سرطان و ادعای اینکه خداوند نباید چنین شروری را تجویز کند؛ با این حال، در جهانی که فاقد سرطان باشد، بازهم در پی آنیم که امری را بدترین نوع شر معرفی کنیم و خداوند را ملزم به پیشگیری آن بدانیم. این روند هیچگاه متوقف نخواهد شد و همواره با حذف هر شری، به دنبال مورد دیگری می‌گردیم تا این جهان را عاری از همه شرور کنیم. روشن است در این صورت، جهان از حالت پرورش روح به شرایط راکد تبدیل خواهد شد که این امر، باعث تحقق هدف مدنظر خدا که رشد اخلاقی است، نخواهد شد» (Hick, 1981: 49-50. Hick, 1966: 363).

نکته دیگر اینکه گاه عدالتی در وقوع فجایع و بیماری‌ها و رویدادهای غم‌انگیز وجود ندارد؛ برای مثال، انسان‌های درستکار در کنار انسان‌های بدکار دچار مصیبت و بدبختی می‌شوند. همچنین گاهی در جهان رخدادهای طبیعی مانند زلزله‌های شدید و طوفان‌های سهمگین اتفاق می‌افتد که شدت آنها چنان است که نه تنها سبب رشد و شخصیت انسان نمی‌شود، نتیجه معکوس دارد. اینگونه شرور چه توجیهی می‌توانند داشته باشند. هیک، ضمن پذیرش این نکته، معتقد است رنج‌هایی تصادفی، بی‌معنا و ناعادلانه، در مسیر رشد اخلاقی، معنادار می‌شوند. از نظر او، «اگر خداوند بخواهد صفات اخلاقی همچون دلسوزی و هم‌دردی در انسان‌ها وجود داشته باشد، باید رنج ناعادلانه و بی‌نتیجه‌ای نصیب انسان‌های رنجور و بی‌گناه کند و آنها را بدون اینکه مستحق درد و رنج باشند، به این آسیب‌ها دچار کند» (Hick, 1966: 334). پس برای اینکه عشق دلسوزانه و ایثارگری متجلی شود، رنج بدون امتیاز، بی‌نتیجه و بی‌معنا لازم است تا مهربانی و خیرخواهی واقعی را متبلور کند که

۲-۱ نبود تناسب و سازگاری اوضاع جهان با باور

به خدای قادر مطلق

هیک معتقد به قدرت مطلق ذاتی خداست و تمام قدرت موجودات را متعلق به خدا می‌داند. در نقد این دیدگاه، گریفین اظهار می‌دارد اگر هیچ قدرتی در جهان، ذاتی نیست و خداوند آن را آزادانه به جهان و انسان بخشیده است، باید خداوند هر لحظه که اراده کند، بتواند مسیر جهان را در یک آن، اعم از تصمیمات ذاتی و درونی انسان‌ها یا ویژگی‌های زمانی - مکانی موجودات مثل اتم‌ها، سلول‌ها، گلوله‌ها، بمب‌ها، اعضای بدن انسان، ابرهای باران‌زا و گسل‌های زلزله تغییر دهد. خداوند می‌تواند برای پیشگیری از افعال ناشایست انسان‌ها مانند تجاوز به عنف، قتل، آزار کودکان و مانند آن مداخله کند و همه رنج‌های بزرگ، خواه ناشی از خشکسالی و خواه ریشه‌داشته در عوامل و تکنولوژی انسانی را از بین ببرد؛ به‌ویژه شرور طبیعی که آزادی انسان را سلب نمی‌کند و مانعی برای قوانین طبیعت به حساب نمی‌آید (Griffin, 1991: 20 and 2014:115) حتی از یک انسان قدرتمند که به‌طور یک‌جانبه بتواند مانع چنین اعمالی شود، چنین انتظار می‌رود و توجیه او در تحقق نیافتن این کار، پذیرفته نیست. «اگر بنا به آنچه هیک باور دارد، خدا می‌تواند تمامی رویدادها حتی موجودات آزاد را کنترل و مهار کند، پس او مسئول مستقیم همه شرور است» (Griffin, 1976: 197). و این رویکرد (باور به قدرت مطلق خداوند) باعث ایجاد پرسش‌های بی‌شماری درباره وجود یا خیرخواهی خداوند می‌شود.

اگر خداوند قادر مطلق است، می‌تواند از ابتدا جهانی مشابه این جهان بیافریند که براساس فرآیند تکامل پیش نرود، بلکه از همان ابتدا کامل باشد. چرا خداوند باید میلیاردها سال، جهان را در انتظار ظهور انسانی بگذارد که اعتقاد بر این است رشد روحانی و اخلاقی او ارزشمند است و میلیون‌ها سال رنج بی‌فایده و غیرضروری بر موجودات جهان تحمیل کند.

استحکام شخصیت می‌شوند، مخاطرات موجب شجاعت و فداکاری می‌شوند و مصائب و بدبختی‌ها موجب صبر و بردباری اخلاقی می‌شوند؛ اما آنها به خشم و سرخوردگی و پریشانی شخصیت منجر می‌شود. به نظر می‌رسد هر نوع هدف الهی در زمینه پرورش روح در این دنیا، اگر قرار است به چیزی بیش از موفقیت نسبی و جزئی دست یابد، باید تا فراسوی این زندگی ادامه یابد. اگر درباره این پرسش بنیادی بحث شود که آیا انسان‌سازی ارزش این همه رنج و اندوه در حیات بشری را دارد، پاسخ آن باید ناظر به خیر مستقبل، یعنی خیری چندان بزرگ صورت گیرد که توجیه همه آنچه در راه وصول به آن رخ داده است، میسر گرداند (جان هیک، ۱۳۸۱: ۱۱۵-۱۱۶)؛ البته هیک معتقد است این هدف در این جهان نمی‌تواند تحقق یابد؛ زیرا نسل‌های زیادی از انسان‌ها تا کنون زندگی کرده‌اند و مرده‌اند، ولی نتوانسته‌اند بخشی از جامعه آرمانی در آینده باشند (Hick, 2001: 51).

جان هیک، شرور جهان را از این لحاظ که همه آنها ظاهری و در نگاه نخست شرند، با وجود خدای قادر و خیرخواه سازگار می‌داند؛ زیرا شرور اخلاقی و طبیعی لازمه ایجاد فضائل و معنویت در میان انسان‌ها و باعث تقرب به خدا می‌شوند. او قائل است «همه رنج‌های بشری، چه رنج‌های اندک و چه رنج‌های کثیر دنیایی که گریبان‌گیر انسان‌ها شده، درنهایت به خیر مشترکی منتهی خواهد شد که نامحدود و بی‌پایان است» (Hick, 1966: 341). هیچ‌یک از رنج‌های دنیوی برای حصول پرورش روح، خالی از فایده نیست و خدای عشق همه رنج‌های بشری را با پاسخی مناسب و پاداش درخوری جبران می‌کند و در برابر رنج‌ها، لطف و نعمت آسمانی خویش را قرار می‌دهد و بدین وسیله ناملایمات دنیا را با نعمت‌های اخروی تلافی می‌کند.

۲. نقد گریفین بر دیدگاه هیک

از نظر گریفین، دیدگاه جان هیک از چند اشکال اساسی برخوردار است که در زیر به آنها اشاره شده است.

انگیزاننده و غیرمستقیم خداوند در همه نظر قائل می‌شود، دیدگاهش موجه‌تر بود.

۲-۲ مغایرت شرور جهان با هدف پرورش روح

گریفین این دیدگاه هیک را رد می‌کند که جهان در مجموع برای فضیلت و ایمان انسان ساخته شده است. از نظر او، بیشتر رنج‌های جهان باعث ایجاد فضیلت نمی‌شوند؛ بلکه ممکن است عکس آن رخ دهد. «گستره نابرابر فقر و گرسنگی، غالباً به جای اینکه افراد را به تلاش همدلانه و همکاری سوق دهد، موجب جرم و جنایت و جنگ می‌شود. نیازهای مادی، نه تنها موجب فضیلت نمی‌شوند، اشتغال ذهنی بیشتری به مادیات ایجاد می‌کنند. بیشتر بیماری‌ها به ناامیدی و تلخکامی منجر می‌شوند. بسیاری از رنج‌ها چنان بیهوده به نظر می‌رسند که نه تنها به ایمان منجر نمی‌شوند، الحاد را در پی دارند. مشاهده بلایای طبیعی بی‌رحمانه در این جهان، انسان را به نکوهش جهان و خالقش وا می‌دارد نه عشق به آن. اگر آفریننده، چنین جهانی را با هدف ایجاد موجودات فضیلت‌مندی ساخته است، به نظر می‌رسد این طرح در چشم‌انداز گسترده‌ای نتیجه‌بخش نخواهد بود و این امر نشان‌دهنده نقص و بی‌تدبیری است» (Griffin, 1991: 16). به نظر می‌رسد در برابر ادعای هیک، اگر برای فهم یک حالت، به تجربه مجموعه‌ای از حالات نیاز باشد، نیازی نیست در آن مجموعه، شر وجود داشته باشد؛ بلکه ممکن است شامل مجموعه‌ای از انواع خیرها با درجات متفاوت باشد؛ برای مثال، اگر انسان‌ها انواع گسترده‌ای از لذات و خیرها را تجربه کنند، براساس تفاوت میان آنها و تجربه شدت و ضعف خیرهای موجود، واجد فضایل اخلاقی و معنوی می‌شوند؛ البته اگر شرور هم لازم باشد، تجربه یک بیماری ساده ممکن است موجب ایجاد همدردی و شفقت شود؛ اما لزومی ندارد شرور وحشتناک در دنیا تجربه شود؛ حتی ممکن است انسان‌ها با تأثیر از این تجارب (شرور)، نه تنها واجد فضایل نشوند، دچار اختلال عصبی شوند و استعداد و قابلیت کسب فضایل را از دست بدهند.

هیک در پی این است که هرگونه شری را به نسبت فایده‌اش برای فرایند پرورش روح انسان، توجیه کند؛ اما پرسش واضح این است که درد موجودات غیرانسانی چه ضرورتی برای تحقق این هدف دارد. اگر هیک بخواهد با تکیه بر اینکه چنین دردهایی باعث شفقت و یاری‌رساندن به ما انسان‌ها می‌شود، پاسخ دهد، می‌توان این پرسش را به صدها میلیون سال زندگی پیش از پیدایش انسان‌ها معطوف کرد. درمقابل، اگر هیک مدعی شود این محیط طبیعی برای فاصله معرفتی ما از خداوند ضروری است، در جواب او باید گفت چرا چنین محیط طبیعی می‌باید به واسطه فرایند تکاملی کند و سرشار از درد، ایجاد شود. خدای قادر مطلق مدنظر هیک می‌تواند در یک چشم به هم زدن، محیط مدنظر را به وجود آورد (Griffin, 1981: 53).

بر طبق نظر هیک، خداوند در هیچ محدودیت و الزامی عمل نمی‌کند. اگر هدف از آفرینش، پرورش روح انسان باشد و خداوند قدرت نامحدود دارد، پس چرا تا کنون ۹۹ درصد آفرینش محقق شده است. هیک در عین اینکه نگرش تکاملی را می‌پذیرد، باور دارد بیش از سیزده میلیارد سال از وجود جهان گذشته است (Hick, 1996: 173). «اگر تاریخ جهان در مجموعه‌ای با دوازده جلد و هر جلد با صدها صفحه نوشته شود، انسان خردمند جایی در صفحات پایانی کتاب خواهد داشت. آیا این باور معقول خواهد بود که چنین جهانی صرفاً به دلیل سناریوی انسان و خدا آفریده شده است» (Griffin, 2016: 28). یعنی با وجود قدمت زیاد جهان و تنوع و تکرر موجودات آن، آیا منطقی است جهان صرفاً برای پرورش روح انسان آفریده شده باشد. به نظر می‌رسد هیک به لوازم نظریه خود درباره قدرت مطلق خداوند پایبند نیست و صرفاً این مفهوم را به صورت لفظی و کلامی در دیدگاه خود درباره شر گنجانده است. به عبارت دیگر، به سبب اینکه خدای قادر مطلق هیک، هیچگاه از این قدرت مطلقه خود استفاده نمی‌کند، مشخص نیست اعتقاد او به قدرت خداوند چه ارزشی برای او دارد و اگر او به قدرت

۲-۳ تلازم نداشتن بین حصول ارزش‌های والاتر و

آزادی حقیقی

از نظر هیک، اختیار و آزادی هر دو صورت فعل را در بر می‌گیرند و انسان، هم در طاعت و هم در عصیان‌گری با هیچ مانعی مواجه نیست و این امر باعث بروز شر اخلاقی می‌شود. گریفین در نقد این دیدگاه، تأکید می‌کند خدا می‌تواند موجوداتی مانند ما بیافریند؛ با این تفاوت که آنها اختیار گناه‌کردن را نداشته باشند. چنین جهانی را می‌توان به گونه‌ای آفرید که انسان‌ها در آن همواره کار خوب انجام دهند و در عین حال، مختارانه نیز عمل کنند و این امر را صرفاً خدا بداند. خدای قادر مطلق می‌تواند ما را به گونه‌ای بیافریند که همیشه نیکوکار باشیم و در عین حال، احساس آزادی را نیز در ما به وجود آورد. خداوند همچنین می‌تواند توهم آزادی را درون ما پدید آورد. او می‌توانست ما را نیکوکار بیافریند و در آن واحد به ما این احساس را ببخشد که در حال برگزیدن افعال نیک هستیم و در این کار هیچ‌گونه اجباری نداشته‌ایم و صرفاً خدا از آن آگاه باشد (Griffin, 2001: 54).

از نظر گریفین، اعطای چنین اختیاری که منشأ بیشتر مشکلات است، تصمیمی بسیار خودخواهانه است (ibid: 118)؛ زیرا «با چنین وضعی کل نمایش زندگی انسان و رابطه او با خدا که مستلزم هزاران سال درد و رنج هولناک است، همه به نفع خداست و این باعث تردید در خیرخواهی مطلق خدا می‌شود» (Griffin, 2016: 28).

درواقع مسئله بااهمیت برای ما انسان‌ها آزادبودن و اختیارداشتن است و خداوند می‌تواند ما را به گونه‌ای خلق کند که تصور کنیم آزادیم و کاملاً قانع شویم که مختاریم، ولی در حال عمل به خواست خداوند باشیم؛ در این صورت، به هیچ‌وجه مرتکب شر اخلاقی نمی‌شویم و درد و رنج ناشی از این شرور هم پدید نمی‌آید.

اما پاسخ هیک به این اشکال این است که این کار مستلزم فریبکاری خداست. چنانکه خود گریفین از هیک نقل می‌کند «این امر باعث نوعی فریبکاری است که نشانه

محدودیت و نقص اخلاقی در خداست» (Hick, 2001: 54). گریفین این پاسخ را نمی‌پذیرد؛ زیرا به باور او، اگر این کار فریبکاری باشد، مفهوم فاصله معرفتی نظریه هیک نیز نوعی فریبکاری خواهد بود؛ زیرا در مفهوم فاصله معرفتی نیز خدا دنیا را طوری سامان می‌دهد که گویا جهان، خالی از وجود خداست. به نظر گریفین، این حس بی‌خدایی شبیه فرض فوق است. اگر آزادی وهمی، نوعی فریبکاری خداوند باشد، حس بی‌خدایی در جهان نیز نوعی فریبکاری اوست (Griffin, 2001a: 54). کدام یک از این حالت‌ها به لحاظ اخلاقی ایراد کمتری دارد: خدایی که بهشت را روی زمین محقق کرده و با این حال، ساکنان خودآگاهش را نسبت به شرایط واقعی‌شان فریب داده است یا خدایی که تمامی شرور را به‌طور یک‌جانبه صرفاً به دلیل ارزشی جایز می‌شمارد که به خود او باز می‌گردد (Griffin, 1991: 18). باید یادآور شد گریفین هیچ‌یک از این دو تصور را نسبت به خداوند شایسته نمی‌داند و آنها را درخور نام خداوند نمی‌داند؛ یعنی با وجود اینکه گریفین در مقابل خدای هیک، که شرور را برای عشق به او تجویز می‌کند، خدای دیگری مطرح می‌کند که توهم آزادی حقیقی را در انسان برای اجتناب از شرور ایجاد کند؛ ولی گریفین این دو نوع دیدگاه درباره خدا را در جهان‌بینی‌اش نمی‌پذیرد. درواقع، گریفین معقولیت این دو تصور از خدا را با هم ارزیابی می‌کند.

با توجه به تلقی گریفین از این مسئله، اگر خداوند توان این را دارد که انسان‌ها را به گونه‌ای فریب دهد که احتمال نبودش را ممکن بدانند، چرا نتواند انسان‌ها را به گونه‌ای فریب دهد که همواره فکر کنند کاملاً آزاد و مختارند، درحالی‌که چنین نباشد.

اما منتقد ممکن است بگوید اگر پذیرفته شود توهم اختیار، جای اختیار واقعی را بگیرد، چرا پذیرفته نشود توهم علم جای علم واقعی و توهم عشق جای عشق واقعی را بگیرد. چرا خدا نباید بهشت توهمی را در پس ذهن هریک از ما خلق کند (هاسکر، ۱۳۹۷: ۵۷)؛ بدین

بیرونی خداوند در اراده آزاد انسان، ناسازگار و منافی با ذات اختیار است، گریفین به این دلیل این شبهه را علیه هیک مطرح می‌کند که او به خدای قادر مطلق معتقد است که آزادی، هدیه‌ای از جانب اوست و می‌تواند آن را پس بگیرد.

۲-۴ ترویج بی‌اخلاقی ناشی از توجیه شرور از

دیدگاه هیک

گریفین معتقد است طبق دیدگاه هیک، چون خداوند رنج را به میزان زیادی در جهان برای ترویج فضایل اخلاقی و معنوی گسترش داده است، مسئله درد و رنج در مقایسه با مسئله فضیلت، بسیار پیش‌پاافتاده‌تر است. این نحوه نگرش از واکنش‌های غیرانسانی حکایت می‌کند؛ به همین دلیل، پیامد منفی آن ضدیت با اخلاق است. «اگر خداوند، رنج را از جمله شرور خطرناک به حساب نیاورد و آگاهانه آن را به منظور ترویج صفات اخلاقی و معنوی مانند صبر در هنگام فلاکت، تجویز کند، انسان‌ها به راحتی می‌توانند به این نتیجه برسند برای تحقق هدف الهی و زوال نیافتن آن، نباید در راستای رهایی از رنج تلاش کنند» (Griffin, 1991: 19) و هیچ‌گونه فعالیتی در راستای ممانعت از وقوع چنین حوادثی صورت نگیرد. به نظر می‌رسد بیشتر دغدغه هیک، فضایل انسان‌ها و تکامل روح آنها حتی در ازای شرور ناگوار است؛ اما گریفین بر درد و رنج انسان و رهایی از آن تأکید می‌کند.

هیک در توجیه شرور عالم معتقد است چنین شروری با افزودن ابهام در جهان و در نتیجه، افزایش فاصله معرفتی به طرح و نقشه الهی کمک می‌کند؛ اما از نظر گریفین، با این کار صرفاً ردیلت تبدیل به فضیلت می‌شود (Griffin, 2016: 29). بر اساس این، گریفین معتقد است توجیه شر از دیدگاه هیک، هم بی‌اخلاقی‌هایی را در پی دارد و هم باعث ترویج بی‌مهری و بی‌عاطفگی می‌شود و نجات انسان‌ها را از رنجی که در آن گرفتارند، بی‌اهمیت جلوه می‌دهد؛ البته همان‌طور که اشاره شد هیک بر این باور است که پیدایش شرور باعث ایجاد فضایی مانند خدمت

معنا که خداوند این آگاهی و عشق را در انسان ایجاد کند که در ماورای این شرور، بهشتی وجود دارد که درد و رنج‌های دنیوی در آن جبران می‌شوند.

در این عقیده گریفین محل تأمل است که معتقد است تلازمی بین حصول ارزش‌های والاتر و آزادی حقیقی وجود ندارد؛ به این معنا که انسان بدون اینکه از آزادی حقیقی برخوردار باشد، به ارزش‌های برتر نائل می‌شود. آیا برای موجوداتی مانند ما تجربه فضایل بدون اعمال آزادی حقیقی در جهان ممکن است. شاید برخورداری از خوراک و پوشاک و لذت‌های مربوط به حواس ظاهر ما ممکن باشد؛ اما فراتر از آنها معلوم نیست چگونه و تا چه حد، ما واقعاً می‌توانیم بدون آزادی حقیقی از ظرفیت‌های برتر بهره‌مند باشیم. به نظر می‌رسد برخورداری از فضیلت نیکوکاری کاملاً متضمن بخشش فداکارانه است و فضیلت وفاداری مستلزم این است که فرد مختارانه تصمیم بگیرد با وجود وسوسه شدن به ترک دیگری به دلیل منافع خود، صادق باقی بماند. اگر کیفیت آزادی حقیقی از این نمونه‌ها و سایر ارزش‌های برتر سلب شود، بسیاری از آنچه ارزش‌های برتر تلقی می‌شوند، از بین خواهند رفت و معنای خود را از دست خواهند داد.

گریفین معتقد است حتی اگر اذعان شود جهان موجود با اختیار واقعی و شرور حقیقی متناظر با آن بهترین انتخاب است، باز هم این شبهه پابرجاست؛ زیرا بهتر است گاهی در آزادی مدنظر دخالت صورت گیرد. این نظر هیک درست است که اگر اختیار از یک فرد ظالم گرفته شود، انسانیت او کاملاً زایل می‌شود؛ ولی منتقد در پاسخ ممکن است بپرسد آیا بهتر نیست اختیار از ظالم سلب شود تا از نقض اختیار میلیون‌ها انسان پیشگیری شود، آیا این کار هزینه کمتری ندارد (Griffin, 2001b: 118). هیک معتقد است خدا می‌تواند در اینگونه شرور مداخله کند؛ اما این امر با تکامل تدریجی انسان از طریق آزادی حقیقی و نیز هدف خداوند که زندگی ابدی است، سازگاری ندارد (Hick, 1981: 64-65). هرچند مداخله

و کمک در انسان‌ها در راستای رفع آنها می‌شود و هیکن به پایایی و ماندگاری شرور بدون تلاش برای ریشه‌کن کردن آنها اعتقاد ندارد.

۲-۵ ضرورت دخالت خدای قادر مطلق هیکن در

ممانعت از وقوع شرور هولناک

مهم‌ترین نقد وارد شده گریفین بر نگرش هیکن این است که اگرچه درست است برخی شرور برای رسیدن به خیرهای بزرگ‌تر لازم و ضروری‌اند، در جهان شرور هولناک و غم‌انگیزی وجود دارند که نه تنها شدت و عمق آنها زیاد است، به نحو ناعادلانه و بدون هدفی بر بشر تحمیل می‌شوند. گریفین معتقد است «چرا خداوند از بدترین شرور طبیعی و اخلاقی جلوگیری نمی‌کند. چرا خداوند هر از گاهی، برای جلوگیری از تحقق شرور اخلاقی بسیار دهشتناک، مانع آزادی و اختیار انسان‌ها نمی‌شود و برای مثال، مانع از این نمی‌شود که با دستور یک ظالم، هزاران انسان کشته شوند» (Griffin, 1976: 189). در پاسخ به گریفین باید گفت دخالت مکرر و همیشگی خداوند، بسیاری از اهداف او را در خلق جهان مانند ایجاد یک نظم باشکوه و پیچیده بی‌اثر می‌کند؛

البته گریفین ادعا نمی‌کند خداوند باید در تمامی تصمیمات نادرست دخالت کند؛ بلکه صرفاً در برخی از شرور بسیار وحشتناک مداخله کند. او بر این باور است که بیشتر انسان‌های ملحد، ادعا ندارند خداوند می‌باید مدام دخالت کند؛ بلکه کافی است مانع شرور غیرمعمول شود (Griffin, 2002: 220).

اکنون سؤال این است که ملاک غیرمعمول بودن شرور و دخالت خداوند برای ممانعت از آنها چیست. به نظر گریفین، معیار دخالت کردن یا نکردن خداوند این است که شرور، نتایج و پیامدهای غیرعادی دارد یا نه؛ اما آیا غیرعادی بودن شر، مشخص و معین است. بنا به باور گریفین، این مسئله برای خداوند براساس حکمت الوهیش

دشوار نیست؛ برای نمونه، والدین درحالی‌که به هیچ‌وجه کامل نیستند، می‌توانند تا حد زیادی بین حمایت زیاد از فرزندانشان و اینکه در معرض خطرات بیش از اندازه قرار بگیرند، تعادل برقرار کنند. او مدعی است خداوند می‌تواند با تکیه بر حکمت الوهی خود شرایطی ایجاد کند که میان جهان پر از خطر فرزندانش و جهانی که در آن صفات و ویژگی‌های اخلاقی امکان رشد ندارند، تعادل برقرار شود (Griffin, 1976: 186).

در پاسخ به این نقد گریفین، ممکن است گفته شود شاید خداوند قبلاً تعادل را برقرار ساخته است. آیا ما می‌توانیم به این تعادل، علم داشته باشیم و خداوند را به دلیل ناتوانی در مداخله، زمانی نقد کنیم که فکر می‌کنیم فراتر از علم محدود ماست. به احتمال زیاد، خداوند تا کنون دخالت داشته و از شر و رنج، به‌منظور سودمندی بیشتر پیشگیری کرده است. به هیچ‌وجه نمی‌توان فهمید پیش از این خداوند تا چه حد، آزادی انسان را به‌منظور پیشگیری از شر نقض کرده است (Basinger: 1988: 63)؛ زیرا این مداخله برای جلوگیری از شر بوده است؛ به طوری که هر گونه دخالت بیشتر در جهان هیچ‌گونه مزیت و فایده‌ای برای خیر کل ندارد.

اما گریفین در پاسخ به این نقد، تشخیص لزوم دخالت خدا را به قضاوت و تشخیص انسان‌ها احاله می‌دهد و معتقد است در بسیاری از موارد، انسان‌ها معتقدند خداوند می‌باید مداخله کند. پاسخ هیکن و مدافعان او نمی‌تواند خشم افرادی را فرو بنشانند که از نگرش سنتی درباره قدرت خداوند اشباع شده‌اند (Griffin, 1991: 87). او مدعی است ماهیت ذاتاً دفاعی این راهبرد، قائلان به چنین دیدگاهی را در موضعی قرار می‌دهد که از نظر روانی رضایت‌بخش نیست و این تصور از خدا و شرور موجود در آن، از لحاظ روانی انسان‌های اندیشمند را قانع نمی‌کند؛ البته هیکن در پاسخ به وقوع شرور وحشتناک

ظاهری است نه شر حقیقی؛ زیرا به تحقق جهانی بهتر مدد می‌رساند؛ اما شر حقیقی، چیزی است که با نظر به جمیع امور، بدون وقوع آن، جهان ممکن است بهتر باشد (Griffin, 1991: 3)؛ البته گریفین در بعضی آثارش، شر در نگاه نخست و شر ظاهری را با هم یکی محسوب می‌کند و در واقع به دو قسم شر در نگاه نخست و شر حقیقی قائل است (Griffin, 2001c: 219).

گریفین مدعی است دیدگاه جان هیک درباره قدرت مطلق و خیرخواهی خداوند، بر این نکته دلالت دارد که همه شرور رخ داده در جهان، فارغ از اینکه چقدر ممکن است مخرب و ویرانگر باشند، در نهایت، شر ظاهری به حساب می‌آیند و هر شری که صورت می‌گیرد، از دیدگاه خداوند، در راستای یک خیر بزرگ‌تر اتفاق می‌افتد (Griffin, 2001a: 53). گریفین چنین موضعی را نمی‌پذیرد؛ زیرا هیچ فرد دارای عقل سلیمی فراگیر بودن شر را انکار نمی‌کند. همان‌طور که وایتهد می‌گوید «نقص این جهان، موضوع همه ادیانی است که راهی برای گریز از آن ارائه می‌دهند» (Whithead: 1978: 47)؛ یعنی نه تنها عقل، شرور حقیقی را انکار نمی‌کند، دین نیز آن را می‌پذیرد و در پی رهایی انسان از وضع موجود است.

از همین رو، گریفین نتیجه می‌گیرد هر پاسخی که واقعیت شر حقیقی را انکار می‌کند، باید رد شود (Griffin, 2001: 219). درحقیقت گریفین، این دیدگاه هیک را نمی‌پذیرد که همه شرور نتایج مطلوبی برای انسان دارند و به خیر بزرگ‌تر، همان پرورش روح، منجر می‌شوند.

در پاسخ گریفین باید گفت تمایز بین شر حقیقی و شر ظاهری، تمایز میان ارزش‌های ذاتی و ابزاری (لذت و رنج) را مسلم فرض می‌کند و این ارزش‌ها نسبی‌اند؛ به این معنا که یک رویداد برای فردی لذت‌بخش است، برای دیگری رنج‌افزا. آنچه نتایج مطلوبی برای یک فرد دارد، ممکن است برای فرد دیگری نامطلوب باشد. داور نهایی درباره اینکه

موجود در جهان، صرفاً آنها را یک راز می‌داند (Hick, 1981: 64) و این پاسخ را بر دیدگاه‌هایی ترجیح می‌دهد که در خیرخواهی و عشق یا قدرت خداوند شک می‌کنند.

۲-۶ انکار شر حقیقی از جانب هیک

هیک همه شرور را برای فرآیند پرورش روح، مؤثر می‌داند و معتقد است همه آنها شر ظاهری یا شر در نگاه نخست‌اند و این امر به معنای انکار شر حقیقی است. هیک حتی شر بی‌وجه را در چارچوبی قرار می‌دهد که موجب پرورش روح می‌شوند و در نتیجه، آن را از لحاظ غایت‌شناسی و فرجام‌شناختی خیر می‌داند (Griffin, 1976: 200). دلیل این گرایش آن است که اگر خدا واقعاً قادر مطلق و کاملاً خیر است، امور را طوری تنظیم کرده است که با هم در راستای خیر کار کنند؛ در حالی که به نظر می‌رسد بعضی از خداباوران معتقدند شرور حقیقی و تبدیل‌ناپذیر به خیر اتفاق افتاده‌اند (قاسمی و دیگران، ۱۳۹۷: ۸۱)؛ این دیدگاه برخلاف چیزی است که همه ما - دست‌کم در عمل - آن را بدیهی فرض می‌کنیم. به نظر می‌رسد اگر شرور حقیقی وجود نداشته باشند، احساسات و عواطف منفی مانند سوگواری، اندوه، پشیمانی، حسرت و احساس گناه، بی‌معنی و نامناسب خواهند بود.

منظور گریفین از شر حقیقی، شری است که با نظر به جمیع امور و با در نظر گرفتن همه جوانب، هیچ خیری به دنبال ندارد و واقع‌نشدن آن به تحقق جهان بهتری می‌انجامد (Griffin, 1991: 80). او به نوعی شر را به سه قسم تقسیم می‌کند: ۱. شر در بادی نظر (Prima facie evil)؛ ۲. شر ظاهری (Apparent evil)؛ ۳. شر حقیقی (Genuine evil). شر در بادی نظر، به رویدادی اشاره دارد که در نگاه نخست و از چشم‌اندازی بی‌طرفانه یا در چارچوب بستری محدود، شر پنداشته می‌شود. حال اگر با نظر به چنین رویداد شرآلودی دریافته شد که به خیری منجر شد که شربودنش را جبران کرد، نمونه‌ای از شر

و این امر برای او غیرممکن نیست. او که این جهان را با میلیاردها سال سابقه، صرفاً به دلیل انسان‌سازی آفریده است، چرا با افزودن چندین سال دیگر به آن، این هدف را در همین دنیا برآورده نمی‌کند. به نظر می‌رسد پاسخ هیک به این سؤال این خواهد بود که خدا نمی‌خواهد ایمان، یک موضوع ساده باشد، خدا خواستار ایمان حقیقی به پدیده‌های نامحسوس است.

علاوه بر این، ما می‌توانیم در خودمان این باور را بیورانیم که همه بی‌عدالتی‌ها در جهان پس از مرگ جبران خواهد شد و خواهیم فهمید تمام درد و رنج‌ها به نوبه خود ارزشمند بوده‌اند؛ با این حال، دیدگاه هیک که براساس آن، باور به زندگی پس از مرگ، مؤلفه ضروری برای توجیه شر به حساب می‌آید، برای افرادی که به زندگی دیگر باور ندارند، ضعفی مهلک به حساب می‌آید یا دست‌کم برای کسانی که نسبت به آن تردید دارند، یک نقطه ضعف دانسته می‌شود (Griffin, 1991: 17). به نظر می‌رسد هیک برای توجیه شرور، وجود جهان دیگر را مسلم فرض کرده است؛ درحالی‌که بسیاری از فلاسفه، معاد را انکار می‌کنند. هیک ابتدا باید به آنها پاسخ دهد، آنگاه در پی توجیه مسئله شر بر اساس آن باشد. همچنین این دیدگاه هیک برای کسانی که با روش عقلی در پی حل مسئله شرند، قانع‌کننده نیست.

۵. نتیجه

جان هیک وجود شر را در جهان با اعتقاد به خدای قادر مطلق و خیرخواه محض، ناسازگار نمی‌داند؛ به این صورت که جهان را محل پرورش روح می‌داند و شرور و رنج‌ها را پیش‌درآمدی برای این فرایند و در راستای کسب فضایل اخلاقی و معنوی و عشق به خداوند قلمداد می‌کند. او در توجیه شرور اخلاقی، بر آزادی انسان تأکید می‌کند و معتقد است فضایل کسب‌شده انسان مختار در شرایط سخت، به رشد و تعالی انسان منجر می‌شوند. در توجیه شرور طبیعی و درد و رنج‌های ناگوار بیان می‌کند

چیزی درحقیقت یا به‌ظاهر شر است، باید بعد از در نظر گرفتن همه این فرایندها شایان توجه قرار گیرد و باید تا نتیجه نهایی و همه پیمادهای آن منتظر ماند. به نظر می‌رسد سرانجام، تنها خداوند داوری نهایی را خواهد داشت، چشم‌انداز محدود انسان (Masle, 1986: 413).

۲-۷ ناسازگاری اعتقاد هیک به معاد در توجیه

شرور بی‌دلیل با دیدگاه او درباره فاصله معرفتی

هیک در پاسخ به این واقعیت که مردم، درد و رنج بسیار زیاد و بی‌هدفی را تجربه می‌کنند، پاسخ فرجام‌شناختی (معاد) را مطرح می‌کند. براساس فرجام‌شناختی (معاد)، باید به خدا ایمان داشت و حتی در میان درد و رنج عمیق، درنهایت وارد ملکوت خداوند خواهیم شد. گریفین قائل است این دیدگاه زمانی درست است که به خدایی ایمان بیاوریم که شواهد فراوانی برای او وجود دارد؛ اما این امر با گفته هیک اختلاف دارد که چنان شواهد مبهم‌اند که وجود خداوند، آشکار و بدیهی به نظر نمی‌رسد (Griffin, 2016: 28)؛ یعنی هیک در بحث فاصله معرفتی معتقد بود انسان در دنیایی زندگی می‌کند که گویا خدا در آن وجود ندارد و شواهد چندانی به نفع او نیست؛ اما همچنین معتقد است انسان باید برای توجیه شرور و محقق شدن پرورش روح به خدایی ایمان بیاورد که در آخرت در ملکوت او خواهیم بود و این دو دیدگاه درباره خداوند، ناسازگار به نظر می‌رسد.

همان‌طور که اشاره شد بنا به باور هیک، زندگی ما دست‌کم برای برخی از افراد، در راستای رسیدن به پرورش روح بسیار کوتاه است؛ به همین دلیل، او در جستجوی زندگی دیگری است؛ اما «می‌توان پرسید چرا خدا به ما عمر طولانی در دنیا نداد که بتوانیم در این جهان، تمام اهداف خود را به دست آوریم یا دست‌کم به آنها نزدیک شویم. این مسئله برای خدای قادر مطلق بسیار ساده‌تر است و دیدگاه هیک را معقول‌تر می‌کند» (Griffin, 1981: 55). خدای قادر مطلق هیک می‌توانست هدف پرورش روح را در این دنیا محقق کند

- 5- Hick, John. (2001). An Irenaean Theodicy in Encountering Evil: live option in theodicy. Edited by Stephen T. Davis. John Knox press.
- 6- Hick, John. (1981). An Irenaean theodicy in Encountering Evil: live options in theodicy. Edited by Stephen T. Davis. John Knox press.
- 7- Griffin, David Ray. (1976). God, Power and Evil: A process theodicy, Philadelphia: Westminster.
- 8- Griffin, David Ray. (1991). Evil Revisited: Responses and Reconsiderations, state university of New York press.
- 9- Griffin, David Ray. (2016). God exists- but Gawd Not: from Evil to New Atheism to fine-tuning, process century press.
- 10- Griffin, David Ray. (2014). Panentheism and scientific naturalism: Rethinking Evil ... clarment. Ca: process century press.
- 11- Griffin, David Ray. (2001). Reenchantment without supernaturalism: A process philosophy of Religion. Cornell university press.
- 12- Griffin, David Ray. (2001). creation out Nothing. Creation out of chaos and the problem of Evil. In Encountering Evil: live options in theodicy . John Knox press.
- 13- Griffin, David Ray. (1981). Critiques of An Irenaean theodicy in Encountering Evil: live options in theodicy. John Knox press.
- 14- Griffin, David Ray. (2001). Critiques of An Irenaean theodicy in Encountering Evil: live options in theodicy. John Knox press.
- 15- Griffin, David Ray. (2002). Traditional free will theodicy and process theodicy: Hasker claim for parity process studies.
- 16- Basinger, David. (1988). Divine power in process theism: A philosophical critique. Albany: state university of New York press.
- 17- Whithead, Alfred North. (1978). process and Reality, Collier Macmillan Canada, Ltd.
- 18- Mesle, C. Robert. (1986). The problem of Genuine Evil: A Critique of John Hick theodicy. The journal of Religion, 66 (4). 412-430. university of Chicago.

آنها موجب خصوصیات اخلاقی مانند شفقت، غمخواری، ترحم، از خودگذشتگی و شجاعت در میان انسان‌ها می‌شود و برای ادامه فرایند انسان‌سازی مدنظر هیک به حیات بعد از مرگ متوسل می‌شود.

در بیشتر انتقادهای گریفین بر هیک، استفاده از آموزه قدرت مطلق خدا نمایان است؛ یعنی به نوعی ایرادات او بر جان هیک صبغه جدلی دارد؛ به این صورت که با استفاده از آموزه قدرت پذیرش شده جان هیک، انتقادات خود را بیان می‌کند؛ اما گریفین همین آموزه قدرت مطلق را انکار کرده است که در مقاله دیگری به تفصیل بررسی خواهد شد.

دیدگاه جان هیک مبنی بر اینکه شرور به منظور خیرهای بزرگ‌تر، یعنی همان پرورش روح، تجویز شده‌اند، درباره همه شرور صدق نمی‌کند. انسان‌های دارای درد و رنج‌های شدید و بی‌هدف در زندگی، با دیدگاه او قانع نمی‌شوند؛ چون خدای قادر مطلق هیک می‌تواند مانع شرور جبران‌ناپذیر بشود. به نظر می‌رسد او، به‌ویژه وقتی بحث معاد را برای توجیه شرور مطرح می‌کند، ایمان به خداوند را بر استدلال عقلی بر تبیین شر ترجیح می‌دهد.

منابع

- ۱- قاسمی، اعظم و دیگران، (۱۳۹۷)، «علل ناکارآمدی نظام‌های الهیاتی سنتی در پاسخ‌گویی به مسئله شر از دیدگاه دیوید گریفین»، پژوهشنامه فلسفه دین، شماره ۳۱، صص ۶۵-۸.
- ۲- هیک، جان، (۱۳۸۱)، فلسفه دین، ترجمه بهزاد سالکی، تهران، انتشارات بین‌المللی الهدی.
- ۳- هاسکر، ویلیام، (۱۳۹۷)، مسئله شر در خداباوری پویشی و خداباوری کلاسیک مبتنی بر اختیار، ترجمه نعیمه پورمحمدی، قم، نشر طه.
- 4- Hick, John. (1966). Evil and God of love New Palgrave Macmillan.

